

استاد امیری فیروزکوهی

وحید و کلید پنج گنج

در برد ایرادات مندرج در نشریه
دانشکده ادبیات تبریز بر حواشی
مخزن الاسرار

هر کس که با شعر و ادب فارسی و متون و دواوین چاپ شده در سال های اخیر سروکار داشته باشد . بی شک نام استاد فقید فرید وحید دستگردی (قدس سره العزیز) را در صدر صحیفه محققان آثار قدما و عقده گشایان افکار شعراء خواهد یافت که بصرف خدمت و قصد قربت و محض فرمان ذوق و طبیعت بی چشم داشت هیچگونه اجر و پاداشی مادی و دنیوی تن بزحمت مطالعه و تدبیر و مشقت مراجعه و تفکر داده و ماحصل آنچه را که با تحمل آنهمه رنج و آزار از مبداء اشراق و الهام دریافت کرده اند . بازاء تحمل ضرر مادی و تقبل خطر معنوی یعنی توجه سیل انتقادات و هجوم ایرادات ، در دسترس استفاده و منت پذیری و یا تفنن و خرده گیری اهل دانش و ادب قرار داده اند من که خود از بدو مرور و تصحیح خمسۀ حکیم نظامی تا شب ختم آن یعنی چندین سال مداوم یکی از حاشیه نشینان انجمن و مستفیدان خدمت او با انواع و اقسام سخن بودم، هنوز بیاد دارم که این مرد عزیز با آن نفس

تنگ و تن تبار و روح خسته و جسم بیمار با چه علاقه و پشتکاری از اولین دم غروب آفتاب تا واپسین لحظه موقع خواب ، بدقت در مقون نسخ و حفظ دقائق و لطائف سخن و تشخیص درست از نادرست پیچ و تاب میخورد و حکم بقطع و یقین و امضاء و تنفیذ نظری با عجله و شتاب نمیگرد ، تعهد همه کارها از تهیه نسخ (با آن سختی و تنگی سی و پنج سال پیش وعدم دسترس به کتابخانه ها و عکس برداریها و مراکز ارتباطی جمعی امروز) و مقابله و تصحیح و مطابقه و تشخیص با خود وحید بود . باین طریق که ابتداء نسخه متن بوسیله آن مرحوم خوانده میشد و بسمع و نظر دیگران از افراد صالح انجمن و مطابقه با نسخی که در دستشان بود میرسید ، و زیاد و کم نسخ و غلط و صحیح آنها هر دو بدست خود وی یادداشت میگردد ، تا آنگاه که شخصاً در خلوت اندیشه خویش با ملاکی که از ذوق و طبع خود در سخن نظامی و سبک زبان و طرز بیان آن عنصر عجیب داشت ، بدو خوب و اصلی و الحاقی را با یکدیگر می سنجید و هر کدام را که بحکم ذوق و شم ادبی راجح می دانست اختیار میکرد ، و جز در مواردی که موضوع بستگی بکتاب لغت و حل اشکال از جهت ضبط کلمه میداشت از دیگران استمداد نمیفرمود . و هر چند که در موارد خلاقی آراء و نظریات دیگران را میپرسید و یا شخص آنان گمان و دریافت خود را اظهار میکردند و او هم آنها را غالباً بیجا و درست میشمرد ، اما در خلوت کار و پنهان از انتظار ، ذوق و سلیقه و فهم و ادراک خود را ملاک صحت و سقم و قبول و رد سخن قرار میداد

این اعتماد بدریافت و تشخیص و اتکای بذوق و استنباط در وحید ، معلول علنی بود که آن علت در دل و جان او رسوخ داشت و ناچار معلول آن علت هم بنا به سنخیت ممکن نبود که از تشخیص و تنفیذ وحید انفکاک پذیرد و او را در اعتقاد راسخ و اعتماد کامل خویش دستخوش تذبذب و دو دلی گرداند

آن علت این بود که اولاً ، وحید از مشرب قسمت شاعری بالفطره و

بالطبع با حال و ذوقی خداداد و قوت و قدرتی در نهاد خلق شده و آن قوت و قدرت با لوازم و توابع آن از انسجام و پختگی و فصاحت و بلاغت ذاتی که ملکه ای است آلهی و نهادی (البته غرض ، ملکه مقابل عدم است نه ملکه مقابل حال) بالقوه در نفس او بکمال نهفته و آن کمال اولی و ذاتی نیز بر اثر پنجاه سال ممارست و تمرین و مداومت و تجدید ، به کمال ثانوی و فعلیت تمام رسیده بود ، و با این حال پیداست که نتیجه قهری و فائده تبیی از این دو کمال ، یعنی کمال بالقوه و کمال بالفعل چیست ، و مردی بدین خصلت و طبیعت و چنان دقت و ممارست ، تا چه حد ممکن است در فن خود متفرد و مشخص و بذوق خود متعین و ممتحن گردد ، بعلاوه يك مدد دیگر و برتری بیشتر ، و آن اینکه چون بحکم فطرت یا طبیعت و یا به جبر مزاج و نقامت از همه گرفتاریها و زیاده خواهیها و جاه طلبیها برکنار و تا حد اقتصاد و قناعت به اقل وجوه همیشه از جزئی عوائد ملکی خود ساخته و نیز بارنج فراوان توانسته بود که جای خانه و راحت و محل کار و خدمت خود را متناسب با مزاج علیل و عدم احتیاج بدونندگی بین محل ایاب و ذهاب و مکان خورد و خواب در يك منزل و يك گوشه تهیه کند تا چاره هیچ اقدام و اهتمامی نداشت جز اینکه بخواند و بنویسد و افاده کند و استفاده دهد تا آنجا که حاصل عمر ۶۳ ساله او در حدود همین رقم یعنی ۶۳ کتاب و رساله بین متون نظم و نثر و ره آورد و تاریخ بالغ شد

و ثانیاً ، وحید گذشته از احاطه بسبک های گونه گون سخن و قید به - مراعات سلیقه فصحا و سیره و سنت اساتید کهن ، علاقه و توجه عجیبی به خمسة نظامی پیدا کرده بود ، بطوریکه فن نظامی خوانی را بهمان سبک و سیاق قدماء درست و صحیح میدانست و متجاوز از چهل سال انس و الفت دائم با زبان نظامی و خصوصیات و دقائق بیان آن اعجوبه سخن و ریزه کاریها و فنون انفرادی طرز او داشت تا آن حد که این غور و خوض و فرورفتن و غرقه شدن در بحر پهناور طبع آن حکیم ، يك لطیفه نهانی و دقیقه ای لسانی در او ایجاد

کرده بود که همان لطیفه و دقیقه او را در شناخت فکر و زبان نظامی بر همه اقربان و نظائرش برتری میداد

کسانی که منظومه (سرگذشت اردشیر) این استاد را که به بحر خسرو و شیرین نظامی سروده است خوانده و ابیات اول کتاب را در وصف (۱) (شب در که شیران و آبشار کارا) و آن خواب نوشین و مکاشفه احوال سخن سرایان پیشین دیده باشند، بشرط کمال تتبع در سخن قدما و سبک‌شناسی و دقیقه یابی در آن ترکیبات معجزه آسا، آنوقت است که ناچار باعتراف در کثرت تبحر و توغل او در شیوه نظامی و حکم به اختصاص و انفرادش از میان آنهمه مقلد خمسه خواهند شد، بنابراین وحید حق داشت که به تنهایی مدعی باشد که مفتاح این پنهان گنج را در دست دارد و قفل مشکلات آنرا به کومک این مفتاح می‌گشاید

و اما اینکه در تلو آنهمه خدمت و زحمت و مهارت و اصابت، کسانی با امکانات بیشتر و تعاطی افکار و تبادل آراء وسیع تر به کیفیتی که امروز دستیابی بمنابع و مآخذ و موارد و مصادر تحقیق میسر و مقدور و همه کس را بر خورداری از آنها بانواع و وسائل امدادی ممکن و میسر است، در میان چندین هزار بیت به چندین مورد بر بخورند و بمسامحات یا اغلاطی از جانب شارح آگاهی حاصل کنند، صحیح نیست که انصاف و عدالت را پس پشت افکنده و خرده گیری و غلط یابی را پیش روی گذارند، و عیبی محدود را بر محاسنی نامحدود برگزینند. چون انصاف ناظر است که همیشه در همه چیز (حکم بر اغلب است) نه بر اقل، و هیچگاه یک کتاب یا یک عمل سرشار از فوائد و منافع با چند جمله یا چند عمل که در عداد شواذ و نوادر است، از دست بلندی و پایه ارجمندی ساقط نمی‌شود

وحید همانطور که خود مدعی است (و این ادعاء با دلیل همراه است) بیش از گوینده بزرگ خمسه که خود صاحب سخن و کلام و قاصد موضوع و مرام است، آنهم با چنان طبع خلاق و قوت و قدرتی زبانزد آفاق، خون دل خورده و

رنج فراوان برده تا توانسته است بادیست تنها و فکر عقده گشا ، آنهمه جواهر معانی پیچیده و پنهان در پیچ و خم الفاظ آنچنانی را از ابلاهی مفاهیم و مقاصد مشابه بیرون کشد و بی شائبه منت و داعیه اجرت بگوهر شناسان بازار ادب عرضه دارد ، حال اگر در طی مشکل گشائی از چنین هزار عقده بسته و گره نگشوده از رشته آن جواهر معانی ، بچندین مورد از آن نتوانست با صرف عمر و رنج فکر اصابت پیدا کند ، هیچ بحث و بآسی بر او نیست و این اندک در جنب آن بسیار نباید بحساب آید

اصلا کدام نوشته را از بدو زمان تألیف و تصنیف و تحشیه و تحقیق (جز کلام الهی و خلفای برگزیده او) میتوان یافت که جای ایراد در آن نباشد و یا خود نویسنده هر روز به عیبی از آن واقف نگردد و با صلاح آن نکوشد ، خصوصاً که مورد بحث مثل کار وحید دیوان شعر باشد و باب تأویل و توجیه بنا باختلاف ذوقها و تضاد سلیقه ها در هر یک از آنها مفتوح ، وغالب معانی و دریافتهای خلافی (و یا باصطلاح غلط امروزی نظری) که در این مسائل کمتر موردی است که بین چند نفر از اهل ادب اتحاد نظر و اتفاق تشخیص حاصل آید و یک مفهوم در نزد همه یا جمعی از ادباء به یک نحو تلقی و مسلم گردد .

باضافه اینکه . اشعار پنج گنج نظامی اینقدر ذووجه مختلف و محتمل معانی کثیر و احياناً لاینحل و معقد است که محقق و دانشمند کم نظیری مانند علامه جامی در حق آن متحیر مانده و چنان عبارت معروفی بزبان آورده است و من احتمال میدهم که هر گاه صد شرح هم بر اشعار نظامی و نظیر او یعنی امام خاقانی ، نوشته شود . باز هم اتفاق نظر و اتحاد سلیقه و رفع ابهام از آنها بطوری که مرضی طبع عموم اهل تفکر و ادب واقع شود ، غیر ممکن و یا لامحاله بسیار صعب الوصول و بعید المنال خواهد بود

حال با عرض این دو مقدمه میگویم، که در شماره پائین امسال از نشریه نفیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز بشماره مسلسل ۱۰۳ بررسی و تحلیلی در حواشی مرحوم وحید بر مخزن الاسرار، بقلم فاضل سخن شناس آقای بهروز ثروتیان ملاحظه شد که هر چند نویسنده محترم جانب ادب و حق استادی (و پیش کسوتی) آن مرحوم را در مقدمه مقاله ملحوظ داشته و متذکر زحمات طاقت فرسای آن استاد، در پنج گنج نظامی گردیده است، لکن جای بجای بعضی از عبارات چنین مینمایاند که خدای نخواستہ، غرض نویسنده قدح در مقام وحید و جرح در شرح خمسه او است.

ومن بحکم ارادت به آن مرحوم و مهادت در تعهد این رنج عظیم از ناحیه آن مرد صمیم آنهم بدون وسائل امروزی و آمادگی مواد تحقیق و بی-جوئی، و انفراد آن عنصر عزیز در این مهم و نیز غیرت همکاری در قرائت و تصحیح (منهای دخالت در شرح) بر آن شدم که به آقای ثروتیان با عدم مراجعه بکتاب مبسوط، بعلت ضیق وقت، نشان دهم که گذشته از یکی دو مورد که حاکی از اصابت نظرایشان و دال بر آسان نگری مرحوم وحید است. بسیاری از موارد دیگر، از امور خلافی و استحسانانی است که اتفاق نظر در آنها یا ممنوع است یا متعذر، و بعض موارد هم معمول است بر اشتباه شخص منتقد که نظر خود را درست و مسلم می پندارد (مثل مواردی که ذیلا خواهد آمد) و نیز علاوه کنم که باید از دانش پژوهانی امثال آقای ثروتیان ممنون بود و در حق ایشان دعا کرد که با استفاده و بهره مندی از اسباب و وسائلی که بحمد الله در این عصر برای همه کس فراهم و دستیابی و تمتع بدانها در همه جا آماده و مسلم است، همچنان با نشاط و علاقه دنبال کار گذشته گان خود را در شرح و نشر نهفته های افکار و آثار گران قیمت بزرگان کشور خویش بگیرند و ان شاء الله کار نکرده آنان را اینان بکنند، که «کم ترک الاول للآخر» ...

۱- اکنون میگوئیم، در باب این بیت :

«نیفه روبه چو پلنگی بزیر نافه آهو شده زنجیر شیر»

در مصراع اول حق با آقای ثروتیان است که بشرح معنی (پلنگی و پلنگینه و گرگینه) پرداخته. ولی در مصراع دوم که بشرح مجموع بیت، کلمه (شیر) را بمعنی شیر خوراکی (لبن) گرفته و ترکیب (زنجیرشیر) را مراد از اتصال قطرات لبن درکام خوراك آن شمرده اند خطا کرده و معنی و شرح نزدیک بذهن وحید را بشکلی دور و توجیهی مهجور برگردانده اند زیرا بین نافه و شیر خوراکی هیچگونه وجهی از تشبیه یا جامعی از استعاره یا علاقه ای از کنایه وجود ندارد تا بوجهی از وجوه (ولو از جهت مشابهت در اتصال حلقات آن دو. یعنی حلقه نافه ها باهم و قطرات شیر با یکدیگر) مورد استعمال شاعر قرار گیرد، مگر باستعاره (عنایه) یا (تشبیه بضد) که این مورد نیز جای هیچکدام از آنها نیست، بنابراین محتمل است که معنی مصراع دوم چنین باشد که:

نافه آهو از کثرت بسیاری در محفل و پراکندگی بوی خوش و تخدیر
اعضاء بسکون و آرامش، زنجیر دست و پای شیر شده و او را از صولت و حرکت
بازداشته است تا چه رسد به آدمی و مجلسیان، که در حقیقت زنجیر شیر کنایه
باشد از عدم قدرت مجلسیان به ترک مجلس و رخوت و سستی آنان به عیش و
رامش هر چند که شیر صولت و پلنگ طبیعت باشند، و نیز واضح است علاقه
بین نافه برشته کشیده شده و حلقه های زنجیر.

۲ - «سرمه بیننده چو زرگس نماش

سوسن افسی چو زهره گداز

هرگاه بنا بدریافت آقای ثروتیان جمله «زرگس نماش» را ترکیبی
از نوع ترکیب فاعلی یا مفعولی (چون هر دو وجه در اینجا یکی است) بگیریم.
دیگر حرف تشبیه در مصراع یعنی (چو) مورد ندارد و مصراع بدون متعلق
میماند. مگر اینکه ترکیب (زرگس نماش) را مشبه به برای (سرمه بیننده)
بشمار آوریم. که در این صورت نیز مصراع بکلی مغشوش و بی معنی خواهد
شد. و در مصراع ثانی با تصریح (تحفه حکیم مؤمن) بخاصیت برکه

سوسن در دفع گزیدن هوام ، باز هم معنی مورد شرح وحید اقرب بفهم و نزدیکتر بواقع است ، زیرا میشود گفت مراد شاعر این است که:

« نمای باغ مانند نرکس چشم نواز و در حکم سرمه بود و گیاه باغ چون سوسن پادزهر افمی ، مانند زمرد که مثل است در کور کردن چشم افمی ولی چنانچه مانند آقای ثروتیان کلمه (افمی) را مقصودی (افعا) ممدود بمعنی بوی خوش بدانیم . اولاً اضافه سوسن با فعاها با هیچیک از انواع اضافات درست در نمی آید ، حتی اضافه صفت به موصوف ، و چنان است که به ترکیب ساده تر بگوئیم «سوسن بوهای خوش» و هر گاه عکس این ترکیب یعنی (افمی یا افمای سوسن) میبود باز وجهی از صحت پیدا میکرد ، و ثانیاً با این فرض ضمیر (ش) که ناچار راجع به باغ است از عمومیت معنی (زمرد گیا) میکاهد و آنرا منحصر به زمرد گیای همان باغ میسازد ...

۳- « نکته بادی بزبان فصیح زنده دلم کرد چو باد مسیح ، در این که (بادی) با یاء خطاب در مورد دعا استعمال شده حرفی نیست و استشهاد به يك بیت نیز در صحت این استعمال کافی بود .

اما تطبیق این مفهوم با مورد صحیح نیست ، چرا که . نه موضوع سخن مربوط به دعا است و نه در ابیات پیش از آن تصریح یا اشاره ای در این باب ، بلکه بقرینه مصراع دوم و تکرار لفظ (باد) که یکی از (شگرد های) مخصوص این شاعر عبقری در بازی با الفاظ باعتبار معانی مختلف از حقیقی و مجازی و اقسام دلالات است .

همان معنی مورد شرح مرحوم وحید بیشتر متبادر بفهم و متناسب با موضوع است و با ملاحظه مصراع دوم از بیت اول که میفرماید :

« کز طرفی بوی وفائی رسید ، البتة لفظ (باد) که کنایه ای است از (دم غیبی) و (نفس رحمانی) بسیار مناسب بنظر میرسد . بعلاوه تکرار این لفظ در ابیات بعدی که میگوید :

« من که بر آن آب چو کشتی شدم

ساکن از آن باد بهشتی شدم ،

یکی از مؤیدات این معنی است به اضافه اینکه (باد) است که میتواند کاری کند که شاعر بلافاصله بگوید « زیر زمین ریخت عماریم را تک به صبا داد سواریم را » نه جمله‌ای حاکی از دعا که باو (بزبان فصیح باشی) بگوید ، گذشته از همه اینها اصلا شاعر در مقام کسر تعینات و شکست ترفعات است نه در مقام مفاخره بزبان فصیح که اصلا موضوع سخن نیست. و من از آقای ثروتیان تعجب میکنم (وهمین ها را دلیل بر لغزش آدمی و سهو و نسیان او در همه حال میدانم) که هر چند خود در مقدمه مقاله باین لطیفه خصوصی از طبع نظامی توجه داشته و اشعاری با استشهاد آورده اند که این شاعر عظیم ، چه نمایشگاه زیبا و ظریفی از مترادفات و مشترکات الفاظ و جابجا کردن آنها در ابیات مختلف ساخته و چه گونه از یک کلمه ، یک کتاب پر از مضامین و معارف پرداخته است .

مع ذلك چه طور در چند سطر بعد ، دریافت درست خود را از یاد برده و همان کار را کرده است که خود از آن احتراز می جست ، و چه مناسب حال است کلام معجز نظام الهی که فرموده است :

« ضرب لنا مثلا ونسی خلقه » مجموع این احوال . آینه نفس آدمی است که نشان میدهد چه وحید و چه ثروتیان و چه امیری و چه صدها تن شارح دیگر در همه موارد و مسائل زندگی و جمیع علوم و فنون با کلیه آمادگی ، قدمی باصابت بر میدارند و قدمی بلکه قدمهایی هم بخطا و هم در عین خرده گیری بر دیگری خود مرتکب همان کار مورد ایراد میشوند :

« هر که قدم در ره هستی زند که بخطا که بدرستی زند »

و عجب تر اینکه ، بخصوص در مورد شعر و مطالب قابل تأویل و خلاف ، بسیار دیده شده است که شنونده یا خواننده ای ، شرح و توجیه خود شاعر یا گوینده را قبول ندارد و خود بوجهی آنها توجیه میکند که بکلی مغایر با غرض صاحب کلام است ، و همچنین گاهی شنونده مطلبی از شعر

گوینده یا مفهومی از کلام القاء کننده ادراک میکند و بشرح و بسط آن می - پردازد که اصلاً مراد و مقصود انشاء کننده نیست . و شخص او را دچار تعجب و حیرت مینماید ...

۴- «فتح» بدندان و دپتش جان کنان

از بن دندان شده دندان کنان ،

آقای ثروتمیان از رجوع بلفظ و معنی (دندان کنان به ضم کاف) در لغت غفلت ورزیده و با ظاهراً بماده (دندان کردن) تنها نگاه کرده و آنگاه بحکم (حرکت فتح) در (کاف دندان کنان) از مصدر کردن ، در مصراع اول هم (جان کنان) را (بفتح کاف خوانده و صحیح شمرده و در نتیجه بقرائت و شرح مرحوم وحید ایراد کرده است که چرا آنرا (جان کنان به ضم کاف) خوانده و شرح کرده است ، در حالی که چون ترکیب (دندان کنان به ضم کاف) بتصریح همان لغت نامه آندراج که مورد مراجعه ایشان بوده است ، بمعنی (الحاح کنان و زاری کنان و ترسان با استشهاد به بیٹی از خاقانی) آمده و مورد استعمال واقع گردیده است .

واضح است که در مصراع اول نیز همان نقل مرحوم وحید (جان کنان به ضم کاف) صحیح است، نه بفتح آن ، و هر چند که ایشان چند بیٹی از خود نظامی در صحت ترکیب (جان کنان بفتح کاف) آورده تا دریافت خود را با ثبوت رسانند ، لکن همه آن موارد با اینکه در جای خود بجا و مناسب سروده شده است ، از مورد مناقشه یعنی بیت مورد شرح خارج و بکلی بیرون از موضوع است، و ایضاً شرح مرحوم وحید بمفهوم مطلوب نزدیکتر ، و اما دلیل برایین مطلب اینست که ترکیب (جان کنان به ضم کاف) (که مرحوم وحید آنرا بمعنی کوشش کنان پنداشته) ترکیبی است برای بیان حال . و (الف و نون) آن (الف و نون) حال ، و حال متعلق به (فتح) و جمله (دندان دیت) اصلاً از باب اضافه مقلوب و ثانیاً بمعنی ثانوی یا لازم معنی وصفی است ، مثل (دندان مزد) که بجای موصوفی نشیند و عبارت است از چیزی

که تحقق خارجی دارد و مورد دادوستد واقع میشود، پس براین وجه معنی تمام بیت این است که :

فتح (و نصرت حقیقی بعد از شکست ظاهری و اولی جنگ احد) در حالی که جان خود را دیت دندان های مبارک حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (که در جنگ احد بنا بمشهور بستگی از دست ابوسفیان لعنة الله شکسته شد) میکرد .

همین دیت راهم زاری کنان و ترسان و ازین دندان (بضرر قاطع) تقدیم میداشت ، خلاصه اینکه (نفس فتح) دیه دندان مبارک او را درحالی که این دیه جان خود فتح بود در کمال عجز و زاری تسلیم وی مینمود

در صورتیکه هر گاه بتصور آقای ثروتیان (جان کنان را بفتح کاف بخوانیم و مطابق معنی لفظ شرح کنیم) . معنی زشت و رکیکی از آن برمی آید که نه تنها مناسب با مقام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلکه مناسب شأن هیچ ممدوحی از افراد عادی بشر نیست . باین جهت که معنی شعر بکلی منقلب به ضد و حاوی این مطلب خواهد شد که « فتح و نصرا الهی بیجان کنند و مشقت و نارضایی و مرارت آنهم از بن دندان از دادن دیت دندان مبارک پیغمبر (ص) طمع برید و در نتیجه فتحی نصیب ذات مقدس وی نشد ، و این درست در طرف ضد حقیقت تاریخ و طبیعت شاعر و موضوع سخن و قیام گوینده در مقام مدح است ...

۵- « من بچنین شب که چراغی نداشت

بلبل آن روزه که باغی نداشت »

البته توضیح آقای ثروتیان در باره این که بتصریح لغت (چراغ مست شدن بلبل ، یعنی اینکه بلبل بازان شامگاه بلبل را بر روی دست میدارند تا از روشنی چراغ بر سر مستی آید و گویا شود) منافات با موضوع ندارد ،

لکن باید توجه داشت که شاعر در مقام نفی باغ بطور کلی است نه بطور جزئی تا درصدد بیان نبودن چراغ در شب و خوانندگی بلبل در آن هنگام باشد . بلکه میخواهد بگوید « من در شبی که تاریک بود ، بابل روزه ای بودم که صورت باغ نداشت . »

همچنان که مرحوم وحید بهمین وجه دریافت و شرح کرده است ، و هر گاه غرض شاعر اشاره ای باین مثل (بر فرضی که در زمان نظامی وجود میداشت) میبود ، لازم می آمد که طبق قاعده مشهور در ذکر امثال ، یا همه مثل بلفظ درآید یا جزء مشهور آن ، تا معلوم شنونده باشد که غرض شاعر ایراد و استشهاد بمثل مشهوری بوده است ، و با این کیفیت مثل (چراغ مست شدن بلبل) غیر از لفظ و معنایی است که در شعر شاعر آمده و ظاهر الفاظ دلالت به آن دارد .

۶- «توبه دل در چمنش بوی تو است

گلشکرش خاک سرکوی تو است «

واضح است که مرحوم وحید در مقام شرح مصراع اول بوده است که محتاج بر رفع ابهام است نه مصراع دوم که گذشته از لفظ گلشکر (که آنهم در کتب لغات مضبوط و تا حدی مشهور میباشد) اصلاً ابهام و اشکالی ندارد . و البته مراجعه آقای ثروتیان به لغات مختصر و مبسوط در باب (گلشکر) کاری است در حد احتیاط و وسواس که امروز بین ما به تقلید از اروپاییان متداول شده است و سابقاً نوع آنرا توضیح واضحات میسر دهند ...

۷- « در پس این پرده زنگار کون

عاریتاً نهند ز غایت برون «

باز هم حق با شرح وحید است و صحت بیت در جمله (عاریتاً باع بی نقطه) نه عاریتاً باغ نقطه دار آنطور که آقای ثروتیان پنداشته و توضیح داده

اند) از آن جهت که چون شاعر بقول خود (در اعتبار موجودات) سخن می گوید و در مقام اعجاب از ماهیات امکانی است آنها را بنا به عدم امکان ذاتی، لمبتنان عاریتی شمرده و همه را (چشم به کمر خدمت دل) بخدمتگزاری مقرر داشته است.

چه آنها که از مجردات و عقول و نفوس کلیه الهیه (و پس پرده زنگار گون) پوشیده از نظرند و چه آنها که از مادیات و مرکبات امکانیه جزئیه اند و در منظر و مشهد قرار دارند. و مراد از دل، حقیقت وجود آدمی و سر باطن او (در تخلق باخلاق الهیه و اتصال بمقام جمع الجمعی و اندکاک در رتبه ای از صرف الوجود است) .. و مجموع معنی بیت این است که میفرماید؛ کلیه عاریه های امکانی (که وجودشان نسبت بوجود حق سبحانه) عاریه ای بیش نیست در خدمت دل گماشته شده اند.

و اما اینکه چرا بقول آقای ثروثیان که میگویند «جمع عاریتی عاریتیان است نه عاریتتان» بنا بر این صحیح غارتیان باملا یغ است. یعنی غارت کنندگان. جمع عاریتی، عاریتیان آمده است (و ایشان بشرح فوق حکم بلفظ بودن آن داده اند)، عرض میکنم که شاعر، مثل همه افراد مردم در این مورد، مصدر را بجای اسم مفعول بکار برده و آنگاه آنرا به الف و نون جمع بسته است و این استعمالی است که از زبان محاوره گرفته تا زبان قلم و شعر در همه اقطار زبان فارسی و عربی معمول و متداول و در فارسی در مورد اسم مصدر نیز شایع و برسر زبانها است، چنانکه میگوییم، این لباس یا این کتاب (عاریه) است و نمیگوییم (معار) است و امثال و نظائر آن در فارسی و عربی چه در نظم و چه در نثر بسیار...

عیب دیگر اینکه هر گاه بنا به نوشته و حکم آقای ثروثیان بجای

(عاریتان) (غارتیان) بخوانیم . حکم بخلاف مقصود شاعر داده ایم، چرا که این ترکیب با مفهوم کلی اییات عموماً و باییت پس از آن که میگوید (این عاریتان) د گوهر چشم از ادب افروخته را بر کمر خدمت دل دوخته اند ، خصوصاً تضاد و مغایرت دارد زیرا ، مسلم است که دیگر افراد غارتی یا (غارتیان) مبدل بخدمت گزاران نمیشوند و بجای تظاول و غارت عهده دار خدمت و اطاعت نمی گردند ، وانگهی چنانکه گفتیم و خود حکیم هم گفته است سخن در اعتبار موجودات است و اییات مناسب باموضوع و هیچ محملی در دست نیست که مقام با (غارت و غارتیان) سازگار باشد و مؤید این معنی است اییات بعدی از جمله این بیت :

« هیچ در این نقطه پرگار نیست

کز خط این دایره بر کار نیست »

تا همین جا بود ایرادات و یادداشت های آقای ثروتیان و من برای اینکه سخن بدرازا و خستگی خواننده نکشد از ذکر عبارات ایشان خودداری و بخلاصه مواد ایراد اکتفا کردم ، هر گاه از متقبعان کسی در مقام اطلاع تفصیلی از نوشته آقای ثروتیان برآید باید بهمان شماره از نشریه دانشکده ادبیات که در صدر مقاله اشاره بشماره آن شد رجوع فرماید .